

لایحه (اصولنامه) طالبان آئینه از تحجر و هویت خشن



نوشته از : ع. بصیر دهباز

شرایط پیچیده جنگی در افغانستان و تشویش های مبنی آینده افغانستان در میان مردم به خصوص حلقه‌های روشنفکر افغان نه تنها تحریکی برای تفکر و اندیشه صلح ، وفاق ، ثبات و سمت دهی مشترک ملت عذاب کشیده بسوی آینده های روشن است بلکه تحریکی هم است برای شناخت ، تحلیل و ارزیابی نیرو های که در شرایط جامعه میتوانند قابل لمس باشند مبنی بر اینکه کدام نیرو ، تحریک و حلقه چه را برای ملت و خواست های همگانی عرضه می نمایند و اعتماد ملت را برای تحقق اهداف مشترک و بزرگ میتواند بدست آورند.

اصولنامه طالبان که از سال 2009 میلادی مورد تصویب شورای رهبری طالبان و تطبیق در ساحات تحت نظارت شان قرار گرفته است ، مطالب قابل تعمق و تفسیر را برای خواننده بیان میکند و این سوال را در ذهن به وجود میآورد که آیا همین اصولنامه که آنرا لایحه هم نامیده اند ، دقیقاً هویت و کرکتر سیاسی تحریک طالبان را بیان مینماید. آیا پالیسی سازان طالبان در همین محدوده تحمیل اراده بر ملت میکنند و فقط با زور و جبر و خشن از خود بحیث عوامل ارعاب و ترس تصویر میدهند. برای یک لحظه این سوال در ذهنم خطور نمود که اینان چه چیزی بیشتر از ترس ، خشم و ارعاب برای ملت خواهند داد. آیا این همان طالبانی هستند که تا 12 سال قبل در اریکه قدرت فقط سه چیز دادند: یکی ترس و ارعاب و فشار توأم با توهین و تحقیر ، دوم انزوا سیاسی ، فقر و بیکاری و سوم پاکستانی ساختن حیات کلتوری و فرهنگی و بلاخره خشونت و کینه توزی بارسوم، کلتور و عنعنات پسندیده و تاریخی مردمان کشور.

و بلاخره این سوال برایم مطرح گردید که این پاکستان، امارات متحده عربی، عربستان سعودی قطر با همراهان غربی اش چون انگلستان ، همین " تحفه بزرگ" را بر ما و ملت مظلوم تحمیل و روا میدارند؟

من میخواهم در این مقاله مسأله اصلی یعنی بررسی اصولنامه طالبان را از دیدگاه های اجتماعی ، سیاسی و حقوقی به بحث و تبصره گیرم.

در مجموع این اصولنامه صرف نظر از اینکه در قالب کدام ادبیات ترتیب شده است، مربوط به تعیین صلاحیت های مسئولین قلمه های جنگی ، پند و نصیحت به برخورد های اخلاقی و تطبیق جزای قتل به افراد ، بدون در نظر داشت میزان جرم و تعیین مجازات برای افراد چون " کارکنان حکومت فاسد و غلام " ، جاسوسان و آنان که با وسایط شان مواد به " کفار و اداره غلام شان " کار میکنند.

اصولنامه طالبان در 14 بخش و 85 ماده ترتیب شده . بخش اول آن که مربوط بر مسائل تسلیمی و دعوت به تسلیمی افراد مربوط به اصطلاح طالبان " حکومت کفار " اختصاص یافته است، یعنی برخورد با آنانکه به طالبان رو میآوردند و یا تسلیم میگردند. مسأله قابل مکت در این بخش اصولنامه در این است که هرگاه شخصی مرتکب جرایم شدید که نظر به قوانین جزائی (بر اساس غارت دارائی و ضرر با افراد تا سرحد ارتکاب جرم قتل) مستوجب مجازات است ، با تسلیمی شان به طالبان میتوانند در مصونیت از تعقیب عدلی و قضائی به سر برده و از هرگونه مجازات در امان باقی میمانند. این زمینه همچنانکه در زمان جنگ های های تنظیمی وسیله برای گریز مجرمان و جنایت کاران از مجازات جرایم ارتكابی جنائی وسیعاً بوده است، اکنون از جانب طالبان هم در قالب این لایحه تضمین گردیده است. این جرائم بخصوص جرائم شدید مانند قاچاق مواد مخدر در پیوند حلقه های زنجیری مافیائی (داخل دولت و گروپ های جنگی) ، قتل های عمدی ، تجاوز جنسی و قطاع الطریقی بدون مجازات باقی میمانند و چنین لایحه ها خود مصونیت بخشیدن "به لانه فساد" است.

در شرایط کنونی همین جنایت کاران بخصوص حلقات مافیائی قاچاق مواد مخدر با مصونیت دوطرفه و روابط سه گانه یعنی دولت، قوای خارجی و طالبان بخشی عمده از جرایم و فساد در جامعه را رهبری میکنند.

در بخش دوم این اصولنامه که مربوط به اسیران جنگی است، در بسیاری حالات قتل لازم دانسته شده است. با وجود آنکه در بعضی موارد قتل اسیر در صلاحیت امام (مولوی عمر و نایب وی) گذاشته شده است ولی بیشترین اسیران که دستگیر میشوند واجب القتل دانسته شده اند.

مسأله برخورد با اسیران جنگی که قوانین بین المللی صراحت یافته است توسط دولت و در برابر اسیران طالبان بصورت نرمتر صورت میگیرد ولی در اصولنامه طالبان بصورت قطعی موضوع برخورد با اسیران جنگی مطابق کنوانسیون های بین المللی پیشبینی نگردیده است. بلکه در اصولنامه صراحت یافته است که اسیران که انتقال آنان به مراکز طالبان میسر نباشد، باید به قتل رسانیده شوند. واقعیات دردناک نشان داده است که در اکثر حالات افراد عادی و عساکر و پولیس عادی که روی مجبوریت های زنده گی به این مسلک روی آورده اند ، بدون ارزیابی موقعیت و عمل فردی ، بصورت گروهی به قتل رسانیده میشوند. این مسأله از دیدگاه برخورد حقوقی قابل مکت است که بدون کدام پروسه عادلانه و تنها به حکم قاضی که ممکن وی در تحجر فکری و بدون شناخت حقوق انسانی و اسیران جنگی افراد متذکره به حکم کفر و کمک به کفار (به ساده گی و صرفاً با نعره تکبیر یعنی کلمه الله اکبر) به قتل رسانیده میشود.

در بخش چهارم اصولنامه (لایحه) طالبان وضاحت یافته است که برای تمام کسانی که به اساس مصونیت و یا " جرم " رسانیدن مواد و ا کمالات به " کفار " و " حکومت مزدور " دستگیر میشوند باید کشته شوند . وسایط شان حریق گردد. همچنان ساختن بنا ها برای " کفار " سزای مرگ را دارد.

در این مساله بازهم دو موضوع مطرح بحث است. یکی میزان جرم و تناسب مجازات که در این جا تنها یک حکم و یک جزا است و انهم قتل. دوم اینکه در موجودیت و یا عدم موجودیت قاضی و در حالت دوم صلاحیت والی مشخص گردیده است. سوال در اینجاست که قاضی همان کسی خواهد بود که تنها یک حکم را میتواند صادر کند و آنهم بر اساس کلمه " ساعی بالفساد ". این چنین حکم که ناقض پرنسیپ های حقوق و بخصوص حقوق مجازاتی مدرن است ، حتی در کشور های اسلامی هم دیگر قابلیت تطبیقی خود را از دست داده است. همچنان در قتل های انفرادی و دسته جمعی که توسط طالبان صورت گرفته است کارکنان و مزدورکاران که فقیر ترین مردم مظلوم اند و برای لقمه نان باید به کاری دست بزنند، شامل اند. آنان بیرحمانه به قتل رسانیده میشوند و زن و کودک خانواده شان را تا اخیر عمر به مجازات گرسنه گی مواجه میسازند. تا جائیکه واقعیت ها نشان داده است کارکنان ساختمانی سرک ها و پل ها و غیره تأسیسات عام المنفعه تحت همین نام کشته شده اند.

بخش پنجم این لایحه برای انسان تکامل یافته کنونی حتی جامعه اسلامی افغانستان تصویری از وحشت دوران قرون وسطی را میدهد که در دوران کنونی تنها میتوان از آنها داستان های وحشتناک از دوران جنگ های طالبان بین سالهای 1996-2001 و گذشته های وحشناک تاریخ خونین گذشته قصه نمود. این بخش نظر به تعریف آن در اصولنامه زمینه خوبی خواهد بود برای مجرمان متکرر و دزدان که با ساده گی انسانها را بکشند و مال شان را به غنیمت گیرند.

در اصولنامه گروه طالبان که خود را مدعی قدرت سیاسی کشور تقریباً 28 میلیونی افغانستان میدانند، از مسأله تعلیم و تربیت اطفال و نوجوانان اعم از دختر و پسر ، حفظ و حمایت و مصونیت مکاتب و تعمیرات آن که مال ملت (بیت المال) است در سه جمله کوتاه طفره رفته شده است. عدم وضاحت طالبان در دادن تضمین حق تعلیم و تربیت در مکاتب (بدون استثناً و تعیین حدود) یک تصور واضح از ایجاد محدودیت برای آموزش دختران میباشد. این مسأله مهم در واقعیت یکی از معیار های کسب اعتماد مردم بر حلقهات اند که خود و سیاست های خویش را در تناسب با انکشاف جامعه و روان و سطح کلتور عرضه می نمایند. خموشی و طفره رفتن طالبان از این بخش عمده در انکشاف اجتماعی و رشد سطح تخصص و تعلیم و معارف، خود بیان عقب مانده گی این حلقه است که موفق نیستند خود را از تحجر و تنگ اندیشی اجتماعی بیرون کشند. اگر این حلقه خود را از تحجر مسلط در مکاتب آنطرف سرحد رها میساختند، ممکن خود را حتی در حد و سطح عقب مانده ترین کشور های اسلامی میتوانستند با بعضی از واقعیت های جامعه وفق دهند. بطور مثال آنان حد اقل میدانستند که برقه یا چادری برای زنان منشه اسلامی ندارد بلکه زمانی بحیث لباس " مدرن کشمیری" در افغانستان رواج پیدا نموده است.

در پهلوی تعلیم و تربیه و معارف طالبان پیرامون حقوق طبیعی و انسانی زن و احترام بر آن در این اصولنامه هیچ تذکری نداده اند.

طرز دید طالبان و تعداد از دیگر از افراطیون مذهبی نسبت به زن تنها وسیله شهوترانی برای مرد است یعنی زن باید در خارج از منزل سبب تحریک احساسات مرد نشود. (البته مردان که خود توانائی کنترل و حاکمیت بر احساسات غریزه وی خود را ندارند). پس زن باید در منزل باشد، اطفال متعدد به دنیا بیاورد و حق مردان خانواده را احترام نماید.

این موضوع که تناسب دارد با انکشاف جامعه و وسعت نگرى نسبت به جهان ما حول ، تعداد از سازمانهای اسلامی را بلاخره معتقد بر آن ساخته است که زنان بحیث بخشی از اجتماع از یک اجتماع کوچک (خانواده) تا یک جامعه بزرگ میتوانند سهم بزرگ را در انکشاف جامعه داشته باشند. استعداد و توانائی زنان در بعض عرصه های زنده گی اجتماعی متبازر تر از مردان است و همچنان بر عکس آن در بعض عرصه ها مردان متبازر تر اند. بدین لحاظ است که در جوامع باز مرد و زن گام بگام همدیگر در تمام عرصه های اجتماعی جامعه شان را در شاهراه پیشرفت و تغییرات بنیادی قرار داده اند.

از جانب دیگر طالبان و گروه های متحجر متوجه یک مسأله نگردیده اند که از لحاظ زنده گی اجتماعی در همان حد که محدودیت و فشار بخاطر جلوگیری از مسائل که در احساسات و غرایز (شکل بیولوژیک یعنی هورمونی) در وجود جنس زن و جنس مرد قرار دارد، خطر انحرافات و دست زدن به جرائم اخلاقی بیشتر است و آن هم پوشیده ، محرم و مکتوم باقی میمانند. بناً از دیدگاه حل معضلات اجتماعی ایجاد محدودیت ، ارباب و ممنوعیت ها راه حل اجتماعی نه بلکه مضر بر رشد متناسب جامعه و همچنان تحریک بر اعمال غیر اخلاقی (بازور، خشونت و هم پوشیده و مکتوم باقی میمانند. برخورد بر این قضیه در قدم اول به شناخت معضله از دیدگاه تخصصی از جمله علوم طبی ، علوم روانی و رشد انکشاف سنی- جسمانی و ضرورت های اجتماعی-بیولوژیکی و بعداً جستجوی راه های حل معقول، ممکن و عملی و در شناخت حقوق انسانها (اطفال، زن و مرد) ، نیاز دارد ، در واقعیت حل پروبلم های اجتماعی و در نظر داشت رشد و تکامل جامعه.

برای من مرتبط به این موضوع و سایر موضوعات دیگر اجتماعی و بررسی های مسائل مربوط به حق انسان و قانونی ساختن حیات اجتماعی این سوال مطرح میگردد که آیا علمای دینی و یا یک قاضی که در اصولنامه طالبان از آنها تذکر داده شده و به آنان صلاحیت های بزرگ مجازاتی داده شده است، تا کدام حد میتوان اطمینان داشت که قضایای جرمی را با دید وسیع بتوانند بررسی نمایند، یعنی عناصر جرم را (عمدی و غیر عمدی) بررسی نماید و در بعض حالات غیر از بریدن دست ، زبان، بینی و گوش و یا حکم قتل، جزاً های دیگر هم قابل تطبیق خواهد بود.

میخواهم در این مورد تذکری بر مجازات قطع اعضای بدن که به عقیده طالبان و بنیاد گرایان اسلامی نه تنها مجازات است بلکه برای " عبرت" دیگران در محضر عام تطبیق میگردد.

در دیدگاه پرنسیپ های حقوق جزائی مجازات تطبیق حکم قانون بر اساس یک عمل جرمی در یک زمان میباشد که ناشی از جرم ارتکاب یافته فرد یا افراد دیگر از آن متضرر گردیده اند. در جرائم جنائی مانند دزدی بدون تشبث به قتل اکثراً مجازات جریمه، حبس تعلیقی ، حبس قصیر و در حالات سنگین تر آن حبس الی سه سال پیش بینی شده است. در جرایم شدید تر (در قانون جزای افغانستان اصطلاحات قباحت، جنحه و جنایت در تناسب با میزان عمل جرمی و نتایج عمل جرمی) حبس طویل پیش بینی گردیده است. ولی آنچه در برای مرتکبین جرایم در زمان تنظیم های اسلامی و بعداً حاکمیت طالبان دست و پای تعداد از مجرمین بخاطر قطع گردیده که هم مجازات و هم عبرت برای دیگران باشد. نقطه نظر از دیدگاه حقوق بشری این است که تناسب جرم و مجازات در نظر گرفته شود ولی در احکام طالبی یک مجرم بخاطر عبرت دیگران برای تمام عمر عمداً باید معیوب گردد و تا اخیر عمر در محرومیت های اجتماعی و بدنی قرار داده شود، در تمام عمر مورد توهین جامعه قرار

گیرد. در حالیکه ممکن فرد در سنین بعدی از عمل جرمی خود پشیمان باشد و بحیث فرد نکوو با حرمت زنده گی نماید ، در حالیکه تطبیق مجازات قطع دست و پا ممکن ده بار سنگین تر از جرمی است که شخص مرتکب گردیده است.

از دیدگاه‌های کریمنولوژی، اختلالات مغزی و محیط که شخص در آن رشد نموده است، عوامل مختلفی با عث اثر گذاری بر کردار شخص میشود که یا بنا بر محرومیت های اجتماعی و یا عدم درک (مغزی) از عمل و نتایج عمل جرمی ویا تحت تأثیر دیگران مرتکب جرم میشوند. بناً در مسائل جرمی قبل از آنکه شخص مجازات شود، عوامل وقوع و یا ارتکاب جرم توسط شخص معین بررسی میگردد. در بعض حالات ممکن مجرم به عوض رفتن به زندان و یا قطع دست، ضرورت به تجدید تربیت و کمک های روانی و تخصصی داشته باشد. گر چه با کمال تأسف هنوز سیستم عدلی و قضائی ما در آن حد امکانات وسیع را در اختیار ندارند، ولی هدف نویسنده صرف تطبیق مجازات مطابق جرم و بررسی عوامل جرم است. پس باز هم بدین سوال رجوع مجدد مینمائیم که آیا یک عالم دینی، قاضی و یا والی طالبی توانایی بررسی مجازات مطابق جرم و عوامل ارتکابی جرم را خواهد داشت؟

به عنوان جمع بندی و نتیجه گیری باید این سوال را مطرح نمود که آیا طالبان از حاکمیت تقریباً 5 ساله خویش چه تجارب و درس های آموزنده را بدست آورده اند تا در روشنی انکشافات سریع و مغلق اجتماعی - کلتوری و فرهنگی چیز های بیشتر و بهتر از گذشته را به جامعه افغانی کنونی ما عرضه نمایند. آنچه طالبان که در گذشته بر ضد همه اشیای تصویری بودند و همه همه وسایل تصویری را به آتش میزدند، اکنون خود ضرورت بر استفاده از انتر نت هستند، فلم های تصویری تبلیغی را در سایت شان به نمایش میگذارند. از سی دس ها برای ترانه های خویش استفاده مینمایند. آیا آنها جامعه کنونی را هم از یک دیدگاه وسیعتر با در نظر داشت واقعیت های جدید و انکار ناپزیر میتوانند ببینند یا این همان آش و همان کاسه 12 سال قبل است.

شرایط کنونی جامعه افغانی و انکشاف انسان جامعه افغانی دیگر به آن نیروها و تحركات اجتماعی -سیاسی با دلگرمی می بینند که آنان زمینه ها و امکانات را برای شان اعم در سیاست و طرح های عملی ارائه نمایند که انکشافات و بدیل های بهتر از آنچه که هست، را تضمین و ارائه نماید، نه پیام ترس، خوف، ارباب، ممنوعیت های اجتماعی- سیاسی- کلتوری و فرهنگی، حاکمیت روش های کنترل اجتماعی که صد ها سال قبل رواج داشتند و در عصر کنونی میتوان تنها فلم های وحشتناک از آنان ساخت. آیا دره زنی زنان در محضر عام دیگر در تصور طالبان و تعداد قاضیان متحجر بحیث هتک حرمت انسان خواهد بود و نقطه پایان بدان گذاشته خواهد شد؟

طالبان امروز باید در شناخت جامعه افغانی کنونی تن در دهند تا واقعیت های جامعه را در مسایل ذیل منطقاً در نظر گیرند:

پذیرش موجودیت گروه های سیاسی و حق آزادی داشتن عقیده سیاسی، احترام به کلتور و عنفات پسندیده مردم که محصول رشد صد ها و هزاران سال در روان اجتماعی انسانهای جامعه و پذیرش آن ، انصراف از تبعیضات مذهبی، زبانی و قومی، احترام و پذیرش آزادی های (مشروع) زنان و دختران در ادای سهم اجتماعی شان (حق تحصیل و کار)، انصراف از تفتیش عقاید و تطبیق اصول دیگر کهنه شده امر و نهی و دیگر مسائل که با رشد کنونی جامعه در تقابل قرار دارند.

